

متن پرسش

با سلام خدمت استاد گرامی و تبریک به مناسبت دهه ی مبارک فجر انقلاب سلامی: علامه طباطبایی (ره) در مورد رابطه ی صراط مستقیم و سبل رحمانی، صراط را مهیمن بر سبل می دانند طبق آیات و رابطه ی آن دو را با مثال نفس و بدن تشریح می کنند که صراط همان سبیل است بدون حدود و تعینات سبیل. سبل را متعدد و درای مراتب می دانند. (اینکه طرقي که به سوی خدای تعالی منتهی می شود از نظر کمال، و نقص، و نایابی و رواجی، و دوری و نزدیکی اش از منبع حقیقت، و از صراط مستقیم، مختلف است، مانند طریقه اسلام و ایمان، و عبادت، و اخلاص، و اخبات. هم چنان که در مقابل این نامبرده □ ها، کفر، و شرک، و جحود، و طغیان، و معصیت، نیز از مراتب مختلفی از گمراهی را دارا هستند، هم چنان که قرآن کریم درباره هر دو صنف فرموده: («و لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا، وَ لِيُؤْفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ □، برای هر دسته □ ای درجاتی است از آنچه می □ کنند، تا خدا سزای عملشان را به کمال و تمام بدهد، و ایشان ستم نمی □ شوند». و این معنا نظیر معارف الهیه است، که عقول در تلقی و درک آن مختلف است، چون استعدادها مختلف، و بالوان قابلیت □ها متلون است، هم چنان که آیه شریفه (رعد- ۱۷) نیز باین اختلاف گواهی می داد. ترجمه تفسیر المیزان ؛ ج □ ۱ ؛ ص ۵۴) یکی از اساتید در ذیل این نکته فرمودند که صراط مثل روح برای سبل رحمانیست ولی سبل شیطانی چنین روحی که مایه ی وحدتشان بشود ندارند و اگر وحدتی باشد عرضی است. از طرفی امام خمینی (ره) در شرح حدیث جنود عقل و جهل می فرمایند (و در مقابل این حقیقت نورانیه، حقیقت دیگر است که آن وهم کل است در انسان کبیر، که به حسب فطرت و جبلت، مایل به شرور و فساد و داعی به اغلوطه و اختلاق است و آن بعینه، حقیقت ابلیس الالباسه و شیطان بزرگ است، که سایر شیاطین و ابالسّه از بروزات و مظاهر آن است و از برای این حقیقت، تجرد است، تجرد برزخی ظلمانی، نه تجرد عقلانی نورانی، چنانچه پیش اصحاب معرفت و یقین روشن و واضح است.....(صفت) اول آن که این حقیقت جهلیه، پس از حقیقت عقل، مخلوق شده است، با تراخی که از کلمه ثم استفاده شود. و این شاید اشاره به آن باشد که این حقیقت پس از عقل کلی و نفس کلی، مخلوق است و این شاهد آن است که پیش از این به آن اشاره نمودم که حضرت صادق علیه السلام بیان عقل کل و نفس کل را اولاً فرمودند و پس از آن، اشاره به عقول جزئی و جهل جزئی فرمودند که مورد نظر سائل بوده....) سوال بنده اینجاست که آیا اینکه قائل باشیم وهم کلی هم داریم که سیطره بر وهم های جزئی دارد همان است که می گویند روح تمدن غرب و؟ اساساً از چه بابی عالم غربی را توجیه می توان کرد؟ عالم انسان دینی قابل توجیه است که از طریق سبل وارد صراط می شوند ولی

عالم انسان غربی که کثرت محض است چگونه و بر چه مبنایی قابل توجیه است؟ گویا پاسخ این سوال وجه اختلاف دو دیدگاه در غرب شناسی را مشخص کند. دیدگاهی که غرب را یک روح واحد به هم پیوسته می داند و دید گاهی که غرب را بعض بعض می کند. با تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: وَهَم از آن جهت که رجوع به هر میلی دارد که جنبه‌ی حقانی ندارد، یک «کلّ» است. زیرا روح واحدی است در مقابل توحید □ هرچند در ذات خود به حقیقت واحدی رجوع ندارد - در فضای این روح واحد، موضع‌گیری‌های مختلفی نسبت به امور از آن سر می‌زند. مثل آن‌که غضبیه را تبدیل به خصومت با اولیاء می‌نماید به جای تبری از شیطان. و یا عشق را تبدیل به شهوترانی صرف می‌نماید و تعالی را به کبر تبدیل می‌نماید. این‌ها سُبُلِ رجوع به وهم است و غرب از این جهت یک روح واحد است و نمی‌توان آن را به صورت جزء جزء نگریست مگر از آن جهت که بتوانیم به سیره‌ی رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌واله» شیطان تاریخی خود را مسلمان کنیم و در راستای اهداف توحیدی و ضد استکباری از عقل تکنیکی استفاده نماییم، مشروط بر این‌که آن را ذیل توحید قرار دهیم. کاری که شهید شهریارها و مقدم‌ها انجام دادند. موفق باشید